



۲۰۱۷/۰۵/۰۳



و. عطارد

گر ندانی غیرتِ افغانی ام چون به میدان آمدی می دانی ام

شعر عالی و میهنی آتی را که از طبع روان "جناب فروغ"، شاعر افغان و وطن دوست افغانستان سروده شده، و از جانب ایشان به مردم عذاب دیده و شهدای وطن اهداء گردیده در "وبسایت مصالحه ملی" دیدم و آنقدر به دلم چنگ زد و مرا مجذوب خود ساخت که با تشکر از شاعر گرانمایه و وبسایت مصالحه ملی آنرا یادداشت نموده و به ذریعه سایت عزیز (آریانا افغانستان آنلاین) به مطالعه خوانندگان گرانقدر این آن می گذارم

عاملِ پسمانی ام

تاپه ای دیگر مزن افغانم و بامیانی ام
بنده ای رب الجلیل اندر دیار فانی ام
هفت پُشت ما مسلمان بوده و می دانی ام
زاده ای افغانستان هر چند ترکستانی ام
چون برادر با همه بغلانی و پروانی ام
گر کنر هاری و نگر هاری یا لغمانی ام
قندهاری کندزی پنجشیری و میدانی ام
بازهم با نامِ این و آن چرا؟ میخوانی ام
اسعد آبادی و دایگندی و یا پغمانی ام
زاده "زالم" مگر "سُهراب" سمنگانی ام
سر به کف اندر دفاع میهنم جوزجانی ام
هلمندی و اوروزگانی و ریگستانی ام
لوگری، وردکی تخاری، نورستانی ام
پاسدار یفتلی ها بوده و کوشانی ام

تاجک و پشتون و اوزبک بناده ربانی ام
در وجود و ساختمان ما نباشد هیچ فرق
دین و ایمان و خداوند و رسول ما یکی
ساکن بلخ و بدخشان و مزار و یا تخار
کس نمی داند که را خواند خدای لایزال
زادگاه ما یکی و خاک پاک ما یکی ست
سر فدایت هموطن ای همدیار و جان من
ایکه قربان تو کردم جان دل را بارها
پکتیکا و پکتیا و خوست از آن من است
از هریرود و هری تا سندُ آمو مُلک ماست
افتخارم بلخ و غور و بادغیس و میمنه
کابل است چشم و چراغ ملت آزاده ام
غزنه افزایش به شأن و شوکت پارینه ام
میهن من، مهد تاریخ نیاکان من است

از نفاق و دشمنی برباد گردیدیم همه

باعث جنگ و جدالم، عامل پسمانی ام

سالها ما طعنه بیگانه گان را می خوریم

سر به دار و گشته دستان هر ایرانی ام

زیر پا کردیم غرور و افتخار خویش را

زیر دست اجنبی، نوکر به پاکستانی ام

لکه بر دامان اجدادیم هر یک دوستان

وای بر حال من و این غیرت افغانی ام

تا به چند با تیغ بیگانه سری را میزنیم

تا بکی در بند جهل و ظلمت و نادانی ام

تا بکی بر گفته بیگانه سوزانم وطن

تا به چندی عامل بربادی و، ویرانی ام

تا بکی آواره و بیچاره می گردی فروغ

تا به چند زنجیرها بر دست و پا زندانی ام

